بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 21 اسفند 1392.

عرض کنم خدمت شما یکی دو تا نکته از بحث های سابق ناقص مانده بود چون فرصت نداریم من فقط سر عنوان هایش را می گویم دیگر بحث را باز نمی کنم. یکی بحث اینکه چه کسی احق به میّت هست در مسئله صلوه بر میّت و تجحیف و اینها خودش یک بحث مفصلی است ما نمی خواستیم وارد آن بحث تفصیلی شویم. اجمالا در آن بحث اگر خب کسی قائل به این باشد که پدر مقدم است بر پسر و أحق است. اگر این مطلب را بگوید یکی از استدلالاتی که ما در بحث مطرح می کردیم در مو رد روایت یزید کناسی که این مربوط به ارث نیست آن خراب می شود. چون ما می گفتیم که در این روایت اصلا در مورد پدر و جد و اینها هیچ صحبت نکرده است. فقط در مورد پسر و امثال اینها مطرح کرده است. خب اگر در مسئله ولد احق به میراث پدر مقدم باشد بر پسر، هر جور این مسئله توجیح کردیم، بنابر این که ارث را هم شامل شود همان جور هم آن را توجیح می کنیم. مثلا ممکن است توجیح این باشد که این ناظر به فرض های متعارف هست که معمولا پدر از دنیا می رود و فرزند دارد. اینکه موقع مرگ پدر، پدرش هم زنده باشد نادر هست این فروض را متعرض نشده است. هر جور آن را تفسیر کردید بحث میراث را هم آن جور باید تفسیر کنید. البته عرض می کنم این مبتنی بر این است که آن بحث احق به صلوه و به غسل و کفن و دفن و امور میت را بررسی شود این است که این بحث یک مقداری به ان بحث وابسته است. این یک نکته اجمالا. نکته دیگر اینکه ما در واقع اجمالا در روایت یزید کناسی این را معتقد هستیم که این روایت در یک فضای خاصی صادر شده بوده است یک موردی بوده است مثلا فرض کنید صحبت یان بوده است که چه کسی بر میّت نماز بخواند چه کسی او را غسل دهد و کفن و دفنش کند در آن فضا این عبارت وارد شده است و آن فضا نقل نشده است. ما به هر حال این روایت را باید یک خلاف ظاهر بدوی در موردش مرتکب شویم. یا اولا را ما باید مثلا به معنای اکثر میراثا بگیریم که خلاف ظاهر است یا باید بگوییم که یک چیزی فضایی بوده است که آن فضا نقل نشده است. ما می خواهیم بگوییم اگر این دو تا مساوی نباشند، یعنی ترجیح نباشد با اینکه یک چیزی بوده است که حذف شده است که ما آن قرائنی که ذکر می کردیم می خواستیم بگوییم ترجیح با این است که چیزی بوده است و حذف شده است و به ما نرسیده است. یک قرینه ای بوده است که مورد اولویّت را محلّ بحث را مشخّص می کرده است و اگر آن نباشد این دو تا با هم دیگر تعارض و تزاحم دارند نمی توانیم ما بگوییم که حکم ظهور ندارد در اینکه به مسائل مربوط به ارث شامل شود. ما که قرائنی که ذکر می کردیم می خواستیم بگوییم که اصلا ظهور دارد در اینکه یک چیزی اینجا حذف شده است. خب این هم اجمال آن بحث. یک نکته دیگری

سؤال:

پاسخ: یعنی در هر موردی تناسبات حکم موضوع تعیین می کند که اولویت چیست. مراد ما از اولویت را هم در این روایت یزید کناسی و هم در حالا یزید کناسی را نمی خواهم عرض کنم در آن روایت هایی که أحق الناس بالمیراث یصلی علی المیت اولی الناس به، می گفتیم که مراد از اولی الناس به یعنی کسی که عرفا اولویت دارد. حالا اینکه عرفا چه کسی اولویت دارد یک بحث دیگری است که باید در جای خودش آن بحث را مطرح کنیم. علی أی تقدیر این روایت اگر روایت یزید کناسی می تواند مراد اولویت شرعیه باشد ولی اینکه در چه موردی این اولویت وارد شده است آن معلوم نیست. آن که موردش چه هست و این عام نیست اینکه در همه موارد بخواهد علی وجه الاطلاق اولویت را ثابت کند مراد این نیست. این اجمال آن بحث. در بحث اینکه یزید و ابو خالد چه مقدار یزید نام ها مکنی به ابو خالد هست من این را در معجم رجال آقای خویی آمار گیری کردم یزید هایی که در اصحاب الباقر یا اصحاب الصادق هستند و در معجم رجال روایتشان از امام باقر یا امام صادق ذکر کرده است اینها هفت نفرشان را کنیه برایشان ذکر کرده بوده است ایشان. 5 نفرشان ابو خالد بود

سؤال:

پاسخ: حالا آن چند نفرشان مهم نیست. چون آنها افرادی هستند که کنیه برای آنها ذکر نکرده است آنها خیلی در این محاسبات مهم نیست. آنهایی که کنیه برایشان ذکر شده است 7 نفر هستند. از این 7 نفر 5 نفرشان کنیه شان ابو خالد بود یک نفرشان ابو جریره است یک نفر ابو اسحاق است که اون یزید بن اسحاق شعر است که آن اصحاب الصادق بودنش هم یک مقداری محل تأمل است. این است که آن آماری که می گفتم اکثریت یزید نام ها مکنّی به ابو خالد هستند در اصحاب الصادق و باقر که به این شکل هست. خب این هم این مطلب. اما برگردیم به بحثی که دیروز صحبت می کردیم. بحث سر این بود که آیا مراد از اولاد اعم از اولاد با واسطه است یا اولاد بی واسطه را فقط شامل می شود؟ ما عرض می کردیم که اطلاق کلمه اولاد فلان کس، اطلاق اضافه اقتضا می کند که اولاد مستقیم باشد ولی گاهی اوقات با تصریح به اینکه اولاد خصوص اولاد با واسطه نیست یا تصریح لفظی یا تصریح مقامی آن اطلاق مقامی شکل نمی گیرد. مثلا جایی که ما داریم فرزند بنی آدم که می گوییم بنی آدم مراد خب پیداست که ما فرزندان مستقیم آدم را نمی خواهیم بگوییم. حالا بنی آدم بگوییم یا یابن آدم. جاهایی که خطاب می کند که یا ابن ادم

كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو

این روایت زیادی که یا ابن آدم یا ابن آدم گفته شده است خب پیداست که خطاب به فرزند مستقیم حضرت آدم نیست. خود آن قرینه ای که خطاب را عام کرده است آن باعث می شود که آن اطلاق مقامی شکل نگیرد. ولی اگر آن قرینه وجود نداشته باشد آن مراد فرزند مستقیم است. در این بحث مرحوم سید مرتضی به کلمه بنی آدم هم تمسک کرده است گفته است که حضرت عیسی از بنی آدم هست در حالی که انتسابش به مادر هست نه به پدر. یک مقدار از طور بحث ایشان خارج شده است. بحث آنجا این بود که آیا فرزند مراد فرزند مستقیم است یا فرزند با واسطه است. اما وقتی فرزند با واسطه شد اعم از فرزند دختری و پسری هست آن یک بحث دیگر است. این به هر حال بنی آدم وقتی که ما می گوییم که حضرت عیسی از بنی آدم است خب پیدا است که مراد از بنی آدم بنی مستقیم که نیست بین حضرت عیسی و حضرت آدم خب فاصله زمانی زیاد است. بله آن نکته هست که اگر ما قرینه ای داشتیم که مراد از بنی آدم فرزند مستقیم نیست، آن اعم از این است که واسطه اتصالشان به ابوّت باشد یا به بنوّت باشد آن یک بحث دیگر است این دو بحث باید از هم جدا می شد ولی مرحوم سید

سؤال:

پاسخ: نه ایشان می خواهد بگوید که فقط فرزند مستقیم نیست. اینجا قطعا فرزند مستقیم مراد نیست. و نکته ای که اینجا وجود دارد وقتی ما مجازا بنی آدم را تعبیر می کنیم مجازا به اعتبار این است که کسانی که انتساب به حضرت آدم دارند. آن جهت مجوزه ای که اینها را به بنی آدم اطلاق می شود آن اعم از این است که حضرت عیسی را در بر می گیرد. این دلیل بر این نیست که ذاتا بنی آدم، یعنی کلمه ابن اختصاص به ابن مستقیم ندارد. خب بگذریم.

مرحوم سید یک سری شواهدی آیاتی آورده است که اولادکم در آیه و حلائل ابنائکم امثال اینها به اجماع معنایش معنای اعم است و امثال اینها. حالا آنها را خیلی اولا روشن نیست که اجماع بر اعمیّت معنا باشد. آن اجماعی که هست این است که حکم اعم است. اعم بودن حکم غیر از این است که از این آیه معنای عام اراده شده باشد. به فرض هم اگر از این آیه معنای عام اراده شده باشد این شاهد بر این نیست که در جاهای دیگر، ما ممکن است بگوییم آنجا چون در مقام بیان مثلا تمام خویشاوندان هست طبیعتا آن خودش یک قرینه است برای اینکه مراد از اولاد باید اولاد با واسطه باشد و الا کأنه حکم اولاد با واسطه بیان نشده باشد. علی أی تقدیر اگر اجماع در یک موردی داشته باشیم که آن اجماع می تواند قرینه باشد که آن آیه در فضای عام اراده شده باشد. آن دلیل بر این نیست که در همه موارد آن، کما اینکه این را حالا بعدا بحثش را مفصل تر بحث می کنیم در خصوص آیه ارث هم اگر ما ولد را در آن قسمت های مربوط به حاجبیّت نسبت به پدر و مادر و مغیّریّت ارثشان، ولد را در آن قسمت ها مراد اعم گرفتیم این ملازمه ندارد با اینکه اولاد را اعم بگیریم. ممکن است که شما بگویید که وحدت سیاق وجود دارد. پاسخ مطلب این است که اگر ما، ببینید ممکن است شخص بگوید که ما از روایات استفاده می کنیم که اولاد در قطعه مربوط به اینکه سهم پدر و مادر را که تعیین می کند کلمه ولد به کار رفته است. سهم زوج و زوجه را هم به کار برده است کلمه ولد تعیین کرده است. ما بگوییم از روایات استفاده می شود بر اینکه ولد در این دو تا آیه مراد معنای عامش است. ولد مستقیم و غیر مستقیم را هر دو را شامل می شود. حالا این آیا این مطلب استفاده می شود یا خیر این را بعدا بحث می کنیم. به فرض این اثبات شود که ولد در قطعات دیگر آیه آن کسی که حاجب هست زوج و زوجه را از سهم اعلایشان و آنها را سهمشان را سهم ادنی می کند یا فریضه پدر و مادر را تغییر می دهد، آن به معنای اعمش است این اقتضا نمی کند که به اصطلاح یوصیکم الله فی اولادکم، آن هم معنای عام باشد. خب شما ممکن است ان قلت بگویید که چطور در آیات دو تا آیه پشت سر هم عبارت های کنار هم یک کلمه ولد به کار رفته است در یک جا ولد اعم از ولد با واسطه و غیر با واسطه باشد اعم باشد و در یک جای دیگر خصوص ولد مستقیم را شامل شود. این چطور می شود آیا این صحیح است؟ پاسخ مطلب این است که اگر ما گفتیم که آن چیزی که دالّ بر این است که ولد ولد مستقیم است اطلاق مقامی است. یا اطلاق مقامی نگفتیم گفتیم قرینه است. مجازا ولد در یک معنای اعم به کار رفته است. این قرینه یا آن چیزی که اطلاق مقامی را از بین می برد ممکن است نسبت به آن ولد ها باشد ولی نسبت به اولادکم نباشد. الآن من یک مثال برای شما بزنم از هر دو سنخ آن. ببینید ما الآن می گوییم که این زید و آن حیوانی که در قفس هست هر دو شیر هستند. اینجا شیر را هذا اسدٌ و ذاک الساکن فی القفس اسد. خب این اسد در اولی به معنای مجازی به کار رفته است و در دومی به معنای حقیقی به کار رفته است. خب قرینه اینکه اولی به معنای مجازی هست چون به انسان گفته شده است ولی در دومی این مطلب گفته نشده است. ممکن است قرینه، دو تا کلمه اسد در جمله باشد یکی از آنها قرینه داشته باشد معنایش معنای مجازی شود و یکی قرینه نداشته باشد و معنای مجازی هم نداشته باشد. یا مثلا در مجاز از اثناث. آن مثال معروفی که هست ثلاثه بطلعتها شمس الضحی و ابو العباس و القمروا، آن چیزی که در کتاب های معانی البیان هست. ثلاثه یشرق الارض بطلعتها شمس الضحی و ابو العباس و القمروا. اگر شعر را اشتباه نخوانده باشم می گوید که سه چیز هستند که دنیا را نورانی کرده اند. خورشید آسمان، این ابوا العباسی که اینجا ممدوحش هست و قمر. خب اینجا اسناد نسبت به خورشید و قمر حقیقی است و نسبت به ابو العباس اسناد مجازی است. اینها مانعی ندارد یعنی این منافاتی با، اصلا زیبایی اش به خاطر همین تغایر اسنادی هست که کلام را احیانا زیبا می کند. این در مجاز در کلمه یا مجاز در اثناث. اما در بحثی با مال ما بیشتر ارتباط دارد بحث آن اطلاق مقامی است. ببینید فرض کنید ما می گوییم که این آقا پسر پسر توست. دو تا پسر با هم دیگر دعوا کرده اند و یکی زده است و دیگری را چیز کرده است. می گوید که این پسر پسر توست و این یکی هم پسر من است و همه ما هم بچه آدم هستیم. این بچه توست یعنی بچه مستقیم توست. این بچه من است یعنی بچه مستقیم من است ولی همه بچه آدم هستیم یعنی بچه با واسطه آدم هستیم. می خواهد بگوید که ترجیحی ندارد که حالا تو آمده ای و از بچه خودت در مقابل بچه من داری دفاع می کنی که این آمده است و کتک زده است حق دارد که بچه من را کتک بزند. نه همچین حقی نیست حالا آن بچه توست این بچه من است چیزی نیست ما همه مان بچه آدم هستیم و هیچ کسی فخری بر دیگری ندارد. این مجرّد اینکه همه ما بچه آدم هستیم کلمه بچه در معنای اعم به کار رفته است این اقتضا نمی کند که در جمله ای که این بچه توست و این بچه من است مراد از بچه، بچه با واسطه باشد. این سیاق ممکن است آن قرینه ای که منشأ می شود اطلاق مقامی را از بین ببرد، اختصاص داشته باشد به بعضی ها دون بعضی. کما اینکه قرینه تجوّز در کلمه یا قرینه تجوّز در اسناد اختصاص داشته باشد به یکی دون آخری. اینها هیچگونه منافاتی با هم دیگر ندارد. باید دید که آن قرینه چیست و فرض کنید اجماعی که می گویند که مثلا اجماعی است که این ولدی که آن حاجب هست آن ولد اختصاص ندارد به ولد مستقیم به فرض که آن را بپذیرد عرض کردم در مورد صغری آن بعدا بحث می کنیم. یک بحثی هست که باید بعدا بحث کنیم. ولی اگر به فرض هم این را بپذیریم مجرد اینکه ولد در چهار قسمت از آیه به معنای اعم هست اقتضا نمی کند که یوصیکم الله فی اولادکم به معنای اعم باشد. من حالا برای اینکه بحث این مثال های در مورد اصل این بحث که اطلاق مقامی اقتضا می کند که ولد مستقیم باشد یک مثال هایی بزنم که بحث روشن تر شود. ما اگر بگوییم که فلانی شاگرد ما است فلانی شاگرد شیخ انصاری است. شاگرد شیخ انصاری است یعنی چه؟ یعنی شاگرد مستقیم شیخ انصاری دیگر. ولی ما می توانیم همین را بگوییم فلانی شاگرد با واسطه شیخ انصاری است. هیچگونه مجاز و تجوزی هم در آن نیست. این مطلب را آقای آقا مصطفی محقق نقل می کرد می گفت که رفتم نجف خدمت مرحوم آقا سید محمد باقر صدر ایشان گفتند که من شاگرد با واسطه پدر شما هستم. چون آقا موسی صدر که هم مباحثه با آقا سید محمد باقر صدر بوده است با هم بحث می کردند می گفت که ایشان حرف های شما را مرحوم آقای داماد را آورده بود اینجا حرف های ایشان را نقل می کرد و من به توسط آقا موسی حرف های شما را یاد گرفتم بنابر این شاگرد با واسطه پدر شما هستم. خب الآن اگر کسی بگوید که یک آقا سید محمد باقر صدر شاگرد اقای داماد بوده است خب انکار جا دارد نه ایشان شاگرد نبوده است چون ایشان شاگردی نکرده است ولی همین جمله که خود آقای صدر تعبیر کرده است که من شاگرد با واسطه بوده ام این مطلب هم درست است. کلمه شاگرد فلان کس ظهور دارد یا استاد فلان کس، پدر فلان کس، پسر فلان کس، اینها همه از یک سنخ هستند. اضافه ای که وجود دارد ظاهرش این است که مستقیم است. با قید حالا یا قید صریح یا قیدی که از قرائن و مقام و امثال اینها استفاده می شود آن اقتضا می کند که یک معنای خاص باشد. مثلا در مورد قبایل عرب، بنو تمیم که می گفتند یک معنایی هست که مراد کسی است که انتساب به آن قبیله تمیم داشته باشد که اینجا حتی قرینه خاصی وجود دارد که مراد انتساب به پدر است. چون طبقه بندی انساب در میان عرب از طریق پدر بوده است. این حتی معنای قید خاصی هم پیدا کرده است چون در مقام ذکر آن طبقه بندی قبیله ای هست و طبقه بندی قبیله ای از طریق پدر ملحق می شده است آن قرینه است برای اینکه مراد به اصطلاح انتساب به پدر است. کما اینکه در مورد خمس هم این مطلب را گفته اند که خمس بنی هاشمی و هاشمی و امثال اینها تعبیر شده است و ظهور آنها این است که ناظر به همان انتساب قبیله ای است که در آن دوره ها منسوب بوده است و انتساب قبیله ای از طریق پدر بوده است. آنها ارتباطی به این بحث ما ندارد. بحث خمس و بحث ما دو بحث جدا هست. به هم دیگر این دو بحث نباید خلط شود. بنابر این این یک مرحله. مرحوم سید مرتضی یک اشکالی کرده است به مرحوم فضل بن شاذان من این اشکال را می خواهم دو تا اشکال کرده است این دو اشکال را یک بررسی ای کنیم بد نیست. ایشان می گوید

و قد ناقض الفضل بن شاذان في مذهبه و قال في كتابه في الفرائض: في رجل خلف بنت ابن و ابن بنت، أن لبنت الابن الثلثين نصيب أبيها، و لابن البنت الثلث نصيب أمه، في ولد الولد نصيب من يتقرب به، و أعطاه ذلك.

خلاصه می گوید که ایشان در مورد بنت الإبن دو سوم را داده است در مورد ابن البنت یک سوم داده است هر کدام نصیب من یتقرب به را داده است. این یک طرف می گوید

ثم قال في هذا الكتاب: في بنت ابن و ابن ابن أن المال بينهما للذكر مثل حظ الأنثيين،

نوه پسری را وقتی خواسته است ارث را تقسیم کند، للذکر مثل حظ الأنثیین تقسیم کرده است

و هذه مناقضة لما قرره،

می گوید که شما اگر در نوه پسری خود می گوید اینها اگر نصیب پدرشان را می برند اگر آیه شریفه مراد فرزند مستقیم هست، خب اینها را که شامل نمی شود شما می گویید که مراد فرزند مستقیم است. اگر فرزند با واسطه را نمی گیرد و اینها نصیب پدرهای خود را میبرند، خب چرا بین خود اینها للذکر مثل حظّ الأنثیین را تطبیق کردید؟ اشکال ایشان این است که چرا، اگر آیه قرآن للذّکر مثل حظّ الانثیین اعم است، خودشان را باید ملاحظه کنیم اگر اعم نیست اختصاص دارد به فرزند مستقیم، خب نوه را شما مطلقا حتی نوه پسری را هم نصیب پدر را که می خواهید به فرزندان دهید باید للذکر مثل حظ الانثیین نباید بدهید. ایشان این اشکال را مطرح می کند.

خب اینجا این مطلب درست نیست. این یک مطلبی هست که حالا ما توضیحش را بعدا می دهیم من اینجا فقط اجمالش را عرض بکنم و توضیحش باشد برای بعد. که ببینید هیچگونه ملازمه ای وجود ندارد بین اینکه یوصیکم الله فی اولادکم را خصوص اولاد بگیریم. اولاد مستقیم بگیریم و اینکه نوه پسری را هم سهمش را للذکر مثل حظ الانثیین بدانیم. چون اینها اینگونه تقریب می کنند می گویند که ظاهر اینکه فرزند، جای پدرش را می گیرد یا نصیب من یتقرب به را به او می دهیم، این نصیب من یتقرب به را می گویند که اینگونه فهمیده می شود که کأنه این مال ارث می رسد به آن من یتقرب به، و فرض می کنیم که این من یتقرّب به مرده باشد. می گویند که ظهور عبارت اینکه هر کسی نصیب من یتقرب به را می برد آن این است که کأنه آن من یتقرب به میّت هست و این شخص دارد از او ارث می برد. کأنه ابتدا مال را به پدر می دهیم و پدر کأنه الآن مرده است و ما داریم مال را به فرزندش منتقل می کنیم. نصیب من یتقرب را به او می دهیم کأنه ظهور دارد در اینکه علی طبقات المیراث. حالا این چطوری است این را بعدا بحث می کنیم. چه تقریبی دارد که ما یک شیء را که می خواهیم این اصلا ظهور این دلیل که می گوید نوه جای پدر هست، این جای پدر بودن مفادش چیست؟ یا اینکه کلّ غریبٍ لکل غریبٍ نصیب من یتقرب به. این لکل قریب نصیب من یتقرب به آیا ظهور دارد که نصیبش بر طبقات ارث به نحو طبقات ارث نصیب به او می رسد یا ظهورش این نیست اینها چیزی است که بعدا در موردش بحث می کنیم. بنابر این

سؤآل:

پاسخ: طبیعتا باید دختر را هم بگیرد. چون این مطلبش مسلّم است. چون این اصل اولی، حالا آن را بحث می کنیم که آیا بین نوه پسری و دختری فرق هست یا نیست. این خودش مورد اختلاف است.

سؤال:

پاسخ: نه نه آن یک بحثی هست که می خواهند بگویند که اصل اولی در اینجور جملات این است که هر کسی علی طبقات الارث ارث می برد ولی یک استثنایی بر این اصل وارد شده است که اگر واسطه اتصال دختر باشد، للذکر مثل حظّ الانثیین نیست و مساوی هستند. یک بحث خیلی جدی دارد که بحثش را باید ما بکنیم که اصل تقریب چیست. اگر استثنایی شده است دلیل آن استثنا چیست آیا نوه پسری و نوه دختری نحوه تقسیم ارثی شان یکسان هست یا نیست یک بحث جدی ای هست که ما بعدا در مورد این صحبت می کنیم. غرض من این است که مجرّد اینکه ما در نوه پسری نحوه تقسیم ارث للذکر مثل حظ الانثیین باشد معنایش این نیست که یوصیکم الله فی اولادکم معنایش عام باشد. اینها می گویند که یوصیکم الله فی اولادکم معنایش خاص است ولی دلیل قیام ولد منزله أبی آن دلیل منصرف است به اینکه به نحوه طبقات ارث به آنها ارث می رسد. آنها به ظهور ادله یتقرّب به لکلّ قریب نصیب من یتقرّب به یا ولد الولد یقمن ولاد الولد تمسک می کنند. حالا ظهورش چیست عرض می کنم بعدا در موردش بحث می کنیم. پس بنابر این این اشکال ایشان به مرحوم فضل بن شاذان وارد نیست و اینجا هیچ تناقضی نیست. یک ادامه ای دارد می گوید

و من العجب أنه قال في كتابه: ما هذه حكاية لفظه فإن ترك ابن بنت و ابنة ابن و أبوين فللأبوين السدسان، و ما بقي فلابنة الابن حق أبيها الثلثان، و لابن البنت حق أمه الثلث، لأن ولد الابنة ولد الابن، كما أن ولد الابن ولد،

ایشان می گوید که و

و هذا التعليل يقتضي الفتوى، لأنه إذا كان ولد البنت ولدا كما أن ولد الابن كذلك، فيجب أن يكون المال بينهما للذكر مثل حظ الأنثيين، لظاهر يُوصِيكُمُ اللّٰهُ كيف أعطي الأنثى ضعف ما أعطى الذكر.

خب ببینید من یکبار برگردم عبارت مرحوم فضل بن شاذان را یک بار دیگر می خوانم عبارت دقتی در نحوه معنا کردنش دارد. دو جور می شود معنا کرد و بنا بر هر دو جور اعتراض سید هم وارد نیست. آن این است ایشان می گوید که

فإن ترك ابن بنت و ابنة ابن و أبوين فللأبوين السدسان، و ما بقي فلابنة الابن حق أبيها الثلثان، و لابن البنت حق أمه الثلث، لأن ولد الابنة ولد الابن، كما أن ولد الابن ولد،

یک جور معنا ممکن است بشود کرد که این تعلیل، تعلیل این است که چطور به أبوین سدسان رسیده است؟ چطور شده است که سهم ابوین یک ششم سهم چیزش را گرفته اند یک ششم را. ایشان می خواهد بگوید که آن ولدی که در آیه شریفه هست اعم است. هم ولد الإبنه را شامل می شود هم ولد الابن را شامل می شود این تعلیل در مقام بیان این است که آن ولدی که حاجب هست اعم از ولد الابنه است و ولد الابن هست کأنه چون مسلم هست که

این یک جور معنا کنیم این یک تفسیر خب اگر این باشد که اصلا ربطی به کلام سید ندارد و واضح است که کلام سید، ولی ظاهرا مراد ایشان این نیست. مراد ایشان این است که ما در واقع ایشان این را می خواهد بگوید که ولد الإبن ولدٌ نه ولد با پدر بزرگ است. ولد الابنه ولد آن ابنه است. می گوید ببینید این سهم را اول به پدر و مادر تقسیم می کنیم. این سهم پدر و مادر باید کجا رود؟ باید به فرزندشان داده شود. پسر دختر پسر دختر است دیگر. همچنان که پسر پسر هم پسر

ایشان ولد را ولد جد گرفته است. کما انّ ولد الإبن اولدٌ آن هم ولد جد گرفته است. نه، ولد الابنه ولد للابنه کما ان ولد الابن هم ولد للابن. ایشان می گوید که سهم دختر و پسر را باید به پسرشان بدهیم چون خودشان که نیستند سهم او باید منتقل به فرزندشان داده شود.

سؤآل:

پاسخ: نه واضح نیست اصلا نکته اش این را می خواهد بگوید که ببینید نحوه تقسیم بندی این است می گوید که شما باید فرض کنید که این جد اول فرض کنید که سهمشان می رسد به این دختر و پسر هایشان. سهم این دختر و پسرها به نوه منتقل می شود. می گوید اگر قرار است سهم این دختر و پسر به نوه منتقل شود، پسر دختر مگر پسر دختر نیست؟ پسرش است دیگر چرا سهم نبرد؟ پسر دختر پسر دختر است.

سؤال:

پاسخ: نه ولدٌ تعبیر کرده است بحث این است که لأن ولد الإبن ولدٌ اصلا بحث سر این نیست که از جد ارث می برد یا خیر. بحث این است که چرا حق پدر به فرزند منتقل شود؟ می گوید همچنان که حق پدر به فرزند منتقل می شود، حق مادر هم به فرزند منتقل می شود. چون همچنان که پدر فرزند دارد مادر هم فرزند دارد. این فرزند فقط هم فرزند پدرش که نیست. فرزند مادرش هم هست. نکته بحث این است اینها تأکید اینها همه ناشی از این ذهنیت هست که خب آن ذهنیت هم همان ذهنیت قبلی است که ما در واقع نوه قائم مقام پدر است. یعنی در واقع کأنه پدر مرده است و ما داریم سهم پدر را منتقل به فرزند می کنیم. می گوییم اگر مادر مرده باشد آن سهمش را مگر به بچه اش نمی دهیم؟ به پسرش می دهیم دیگر یا به دخترش می دهیم دیگر. کما اینکه اگر پدر مرده باشد یعنی این پدر که خودش پسر آن میّت است همچنان که از آن طریق ما یعنی سهم پدر منتقل می شود به پسر پدر، یعنی سهم مادر هم باید منتقل شود چون فرزندش است دیگر. ایشان این تفسیر را تفسیر دیگر کرده است و گفته است که مناقضه است.

سؤال:

پاسخ: بله ایشان در واقع می گوید که للذکر مثل حظ الانثیین این للذکر مثل حظ الانثیین باعث می شود که در طبقه بندی ها هم للذکر مثل حظ الانثیین باشد. اینجا اصل ناظر به آن جهتش نیست. این باعث می شود که شما، می گوید که ابتدا مال را بین پدر و پسر، یعنی اگر کسی بمیرد یک پسر داشته است و یک دختر داشته است. این پسر و دختر هم از دنیا رفته است. ولو از دنیا رفته باشند آنها را تقدیرا ما وارث فرض می کنیم.

سؤال:

پاسخ: نه آن در واقع ما ابتدائا آنها را وارث تقدیری می گیریم و آن چیزی که وارث تقدیری شدن آن ارث را منتقل می کنیم. یعنی ارث به نحو میّت تقدیری هست. این خودش خیلی مهم است که در واقع نوه، قائم مقام پدر است. ما این را بعدا در تقسیم بندی های ارث خواهیم گفت که ما یک سری وارث اصلی داریم و یک وارث نیابی داریم. وارث اصلی و وارث نیابی، نحوه تقسیم ارثشان مختلف است. وارث نیابی قائم مقام وارث اصلی هستند و نحوه ارث بردن های وارث نیابی به همان نحوه ای است که وارث اصلی از موروث اصلی ارث می برد.

سؤال:

پاسخ: نه نه ما نیابی می خواهیم بگوییم ما تبعی نمی خواهیم بگوییم. می خواهیم بگوییم که نیابی است همان تعبیری که در روایت هست که قائم مقامی. همان قائم مقامی این را بعد بحثش را بعدا خواهیم کرد که تقریب بحث چه هست و امثال اینها. این است که این کلام مرحوم فضل بن شاذان به نظر می رسد که مرحوم سید کلام را به گونه دیگری معنا کرده است اصلا فی محله نیست اشکالاتی که ایشان به مرحوم سید مرتضی می کنند. خب این بحث کلام مرحوم سید مرتضی تمام است اما اصل این بحث هنوز باقی ماند که این نحوه تقسیم بندی ارث نیابی و امثال اینها. این چطور چه بیانی داریم که در هر دو اعتراضی که ایشان به فضل بن شاذان کرده است این نحوه ارث نیابی را توجه نکرده بود و خود همین بحث دارد. ذهنیتی مرحوم فضل بن شاذان دارد که آن ذهنیت این است که ارث نیابی تقسیم بندی اش مثل ارث اصلی است. این دلیلش چیست آن را انشاء الله بعد از تعطیلات صحبت می کنیم. حالا بحث تمام است من فقط یک نکته ای می خواهم اینجا در چند کلمه ای صحبت کنم که آن مربوط به این ایام هم هست آن این است که بعضی ها استدلال می کنند می خواهند شهادت حضرت زهرا را انکار کنند می گویند که مرحوم آقا شیخ عباس قمی گفته اند که وفات حضرت سوم ذی حجه هست و امثال اینها کلمه وفات به کار برده اند و این را می گویند که آقا شیخ عباس قائل به شهادت نبوده است و امثال اینها....

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد